



شناسنامه کتاب:

دسته بندی، دلوخته

نام اثر، عاشقانه‌ای خاص

نام نویسنده، نسا رحمتی کاربر انجمن تک رمان

ژانر، عاشقانه

این کتاب در سایت **تک رمان** آماده شده است

www.taakroman.ir

تک رمان

دلووشته:
عاشقانه‌ای خاص

نویسنده:
نسا رحمتی

طراح:
.SARISA.

زندگرمال و پری دل‌دو،
به وسعت دوست دل‌شهرت...

taakroman_ir
taakroman.ir

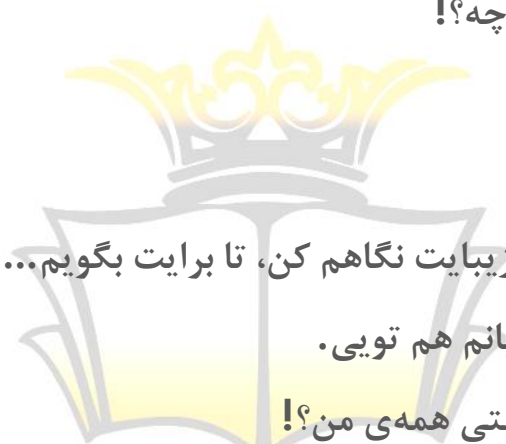
انجمن تک رمان

من، بمیرم برای خنده‌هایت جانا!
برای آن اخم شیرینت، جان می‌دهم.
برای دلبری‌هایت، ضعف می‌کنم.
یک قاتل همه‌چی تمام شده‌ای جانم!

دیدنی وقتی وسط کلی برف و سرما،
یهو خورشید میاد وسط آسمون خودشو نشون میده؟!
تو، همون خورشید زندگی منی!
همون قدر روشنایی میدی به زندگیم؛ وسط کلی تاریکی.
همون گرمای لذت بخش وسط هوای سردی.

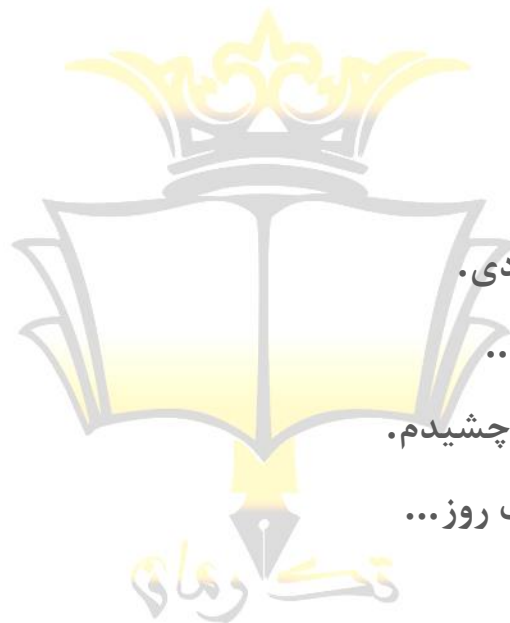
نفس می‌کشم عطر موهایت را؛ عمیق و طولانی.
سرمست می‌شوم از بوی خوش حضرت.
زلیخا شده‌ام؛ بوی تو را، از دور هم می‌شناسم.
مگر می‌شود آدم، دلبرش را شناسد!

تو را، با دنیا هم عوض نمی‌کنم.
حتی تو را، با خودت هم عوض نمی‌کنم!
همین که هستی را می‌خواهم.
بدون کم و زیاد!

می‌دانی جان در بدن یعنی چه؟!
نفس یعنی چه؟!
ضربان یعنی چه؟!
بیا بنشین کنارم؛ با لبخند زیبایت نگاهم کن، تا برایت بگویم...
جان تویی، نفس تویی، ضربانم هم تویی.
حالا فهمیدی چه کسی هستی همه‌ی من؟!


جانِ دلم، می‌دونی معجزه چیه؟
من تو رو معجزه می‌نامم، معجزه یعنی تو!
وقتی با چشم‌های جادوییت به چشم‌های سبزم زل می‌زنی و من فارغ از دنیا، غرق چشم‌هایت می‌شم.
آن قدر غرق می‌شم که انگار سال‌هاست از آدم‌ها به دورم.
دور از همه و نزدیک به تو!...

میگن هر وقت تونستی واسه کسی ضعف کنی
و قربون صدقه‌اش بری؛ می تونی بهش بگی همه‌ی من!
من برای تو ضعف نمی‌کنم؛ جان می‌دهم جانا!
همه‌ی من شده‌ای، بی کم و کاست.
همه‌ی من باش؛ تا ابد!



عزیز جانم!
تو عشق را به من هدیه کردی.
طعم ناب دوست داشتن را...
طعم خوش زندگی را؛ با تو چشیدم.
بمان تا همیشه؛ تا ابد و یک روز...

جان دل!

برویم در شهر؟
اما نه؛ قدم زدن در خیابان‌ها را نمی‌خواهم.
می‌ترسم کسی در خیابان‌های شهر، تو را ببیند و آرزویت کند.
بهتر است برویم یک کافه دنج

در خلوت‌ترین نقطه شهر!

از آن کافه‌ها که فضایش نیمه تاریک است؛

که کسی نتواند آن لبخند جادویی‌ات را ببیند.

بنشینیم در خلوت‌ترین گوشه کافه.

که فقط من باشم و تو، تو باشی و من!

و لبخند شیرینت را، فقط خودم شکار کنم!

دلبرجان!

من دیوانه نیستم؛ فقط، عاشقم!

این طوری نگام نکن.

خودت که می‌دونی؛ آدم عاشق، حسود می‌شه.

من قبل از تو حسادت نمی‌دونستم که چیه؛

اما حالا، به هر چیزی که به تو ربط داشته باشه؛ حسادت می‌کنم.

می‌شم حسودترین عاشق شهر.

به لباس‌های تنت هم، حسودیم میشه.

که انقدر به تو نزدیکن.

حتی به اون عینک زیبای ریبن روی چشم‌های قهوه‌ای جذابت!

عزیزم، تو فقط برای من بخند!

فقط من باید برای تو بمیرم.

من برای تو یک انحصار طلب به تمام معنام.
تمام!

زندگی بال و پری دارد؛ به وسعت دوست داشتن تو.
همان قدر بزرگ، همان قدر زیبا.
زندگی لذت بخش است؛ اما با وجود دوست داشتن تو.
یک کلام!

زندگی، یعنی تو ...



نیت کردم که عاشقت باشم.
من از این عهد برنخواهم گشت.
تو را دیوانه وار می خواهمت.
حتی اگر دنیا جلویم بایستد .

نمی دانی خنده‌هایت چه قدر زیباست.
وقتی می خندی؛ هرچه بگویی، می گویم حق با توست!
آن قدر محو آن انحنای زیبای لبهایت می شوم؛ که حواسم دیگر به چیزی نیست ...
با همین لبخندت، چه زیبا می گُشی؛ دل دیوانه مرا.

عشق می‌شود تو! تو می‌شوی عشق.

زندگی، در دستان توست؛

دریا، در چشمان تو!

و جهان، یعنی تو.

من، منم.

تو، تویی.

اون، اونه...

من، اون نشدم!

اون، من نشد!

اما من، تو شدم!

تو، همه‌ی من شدی.

دنیا شد تو؛ جهان شد معنی تو...



با هم که تعارف نداریم عزیز جانم.
من تو را؛ عاشقانه می پرستم.
هم چون مجنون، که لیلی را می پرستید.

ملودی زندگی من، با نفس های تو همراه است.
لبخند شیرینت، جان می دهد به زندگی ام.
تو را که نگاه می کنم؛ فقط می توانم خالقت را تحسین کنم.
خالق تو بی شک، خالق بهترین هاست.

تو آرام آرام دل بسته من شو.
من لحظه به لحظه دیوانه تر می شوم.
حتی اگر صد سال طول بکشد.
من دیوانه چشم به راه عاشقی ات می مانم.

آدم شدی و هوای هوایت شدم.
آدم من، هوایی حوا بودنم باش.
هوای من با وجود هر نفس های تو هواست.
هوای آسمان دلم بمان.

نمی دانم کجایی؛

اما من از دور هم عطر پیراهنت را استشمام می کنم.

یوسف من شده‌ای، دور، بعید، دست نیافتنی...

سرگشته و حیرانتم جانا؛ به دنبال من باش.

دیوانه توام؛ مجنون من باش.

دارم فکر می کنم؛

به این که برای چه زندگی می کنم؟!

به دلیل نفس کشیدن؟!

بی خیال فکر کردن؛

آخر ته همه اش به تو می رسد!

دلبرکم!

جان به جان من تویی.

نفس در س*ی*نهام تویی.

هواخواه توام جانا.

عاشق و معشوق نمی دانم؛



در عشق تو به جنون رسیده؛ منم.
هوایِ دل‌بستگی‌هایم را نداری؛
حواست به دست‌های تنها و سردم نیست.
به چشمان در انتظارم نگاه نمی‌کنی!
آخر من به تو چه بگویم؟!
هیچ نمی‌توان گفت.
تو را فقط می‌توانم پیراستم.

این فکر را از سرت بیرون کن که روزی تو را فراموش کنم و جایّت را به دیگری بدهم.
نه جانم!
تا قیام قیامت دل‌بسته و دیوانه‌ات می‌مانم.
چه بخواهی؛ چه نخواهی!
همیشه هم چشم انتظار آمدنت می‌مانم.
من خسته نمی‌شوم از انتظار برای تو.
اما کاش کمی هم با دل من راه بیایی جانا.
دل تنگی و دل‌خواهی تو، بسی عجیب، سنگین است.
شانه‌هایم خم شده زیر بار دلتنگی‌هایم برایت...
کاش کمی دلت برایم به رحم آید.
بیایی و با لبخند دل‌فریبّت دیوانه‌ترم کنی.

بیا جانا؛ خیلی وقت است در انتظار تم.

بیا...

صفحه آخر را برای تو گذاشتم عزیزکم.

که خودم خودکار به دستت بدهم برای نوشتن.

تا وقتی با آن ژست خیره کننده‌ات شروع به نوشتن می‌کنی؛ خیره به تو جهان را به

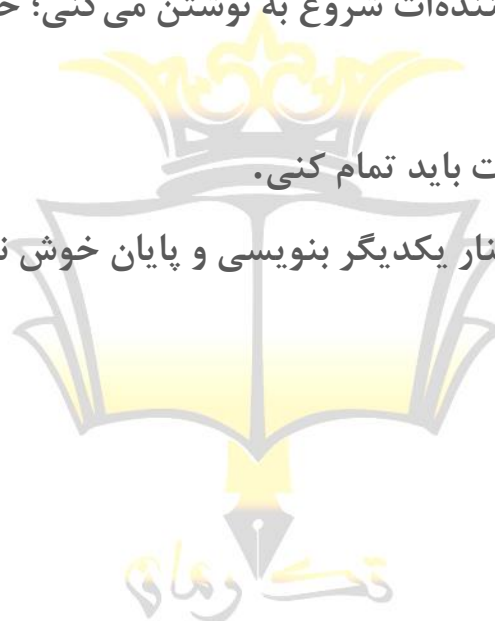
فراموشی بسپارم.

آخر این دلنوشته‌ها را خودت باید تمام کنی.

و از حس و حال خوشمان کنار یکدیگر بنویسی و پایان خوش نوشته‌هایم را، ثبت کنی.

صفحه آخر مال تو.

و در انتظار تمام کردنت...



این فایل در انجمن تک رمان گردآوری و منتشر شده است و هرگونه کپی برداری از آن پیگرد

قانونی دارد.